



نقد روش‌های جاری در مدارس

جعبه‌ی سیاه یادگیری!

دکتر یدالله سعیدنیا

خواسته، بدون هرگونه بستگی به خواسته‌ی فرد، از راه مدیریت محرک و پاسخ‌ها برای فرد قابل حصول است. کتاب معروف اسکینر به نام «فرای آزادی و شأن» (۱۹۷۱) به روشنی انسان را ساخته‌ی محیط و فاقد اراده می‌داند.

همه‌ی اصول ذکر شده در شماره‌ی پیشین، از نگاه آن‌ها به انسان ناشی می‌شود. پافشاری آن‌ها به این که تنها رفتار مشهود و قابل اندازه‌گیری اصالت دارد، بیان دیگر نگاه جعبه‌ی سیاه‌گونه به انسان است. با نگاهی به طراحی‌های آموزشی که رفتارگراها ارائه کرده‌اند (برای مثال نگاه کنید به Gagne, 1985) اصول ذکر شده را می‌توان یافت.

برای مثال، اصول عمومی طراحی آموزشی از نظر اسکینر را در لینک داده شده در مراجع (رفتارگرایی در کلاس، ۲۰۰۲) می‌توان پیدا کرد. اگرچه این اصول به اندازه‌ی کافی به عنوان اصول برگرفته از رفتارگرایی شناخته شده هستند، برای تبیین بیشتر می‌توان از اصول شروع کرد و ارتباط آن‌ها را با فلسفه‌ی زیربنایی‌شان بررسی کرد.

با نگاهی به آن اصول دیده می‌شود، از دیدگاه آنان، چون انسان از راه محرک و پاسخ یاد می‌گیرد و رفتار باید قابل اندازه‌گیری باشد، هدف باید به اندازه‌ی جزئی شود که بتوان آن را به محرک خاصی مرتبط و ارزش‌یابی کرد. انسان چون جعبه‌ی سیاهی است که معلم باید جریان آموزش را برای او طراحی و اجرا کند. پس معلم باید به مباحث مسلط باشد. آموزش جریانی یک‌طرفه از معلم به شاگرد است و این که شاگرد اساساً این نیاز را دارد یا ندارد، مطرح نیست. چون احساس احترام باعث تأثیر معلم به عنوان یک محرک می‌شود. صرف‌نظر از این که موضوع آموزش چیست (خوب، بد؛ لازم یا غیرلازم) باعث یادگیری می‌شود. اهداف توسط دیگران برای یادگیرنده تعیین می‌شود. اراده‌ی فرد برای تعیین آن چه می‌خواهد یاد بگیرد، مطرح نیست. اهداف آموزشی تعیین می‌شوند و شاگرد موظف است در زمان معین آن‌ها را یاد بگیرد. مسئولیت فرد در مورد خودش سلب می‌شود و این دیگری است که عامل شکست و موفقیت شاگرد را در دست دارد.

کلیدواژه‌ها: روش‌های آموزشی، رفتارگرایی، دانش آموز،

معلم

اشاره

در شماره‌ی پیشین، اصول اصلی نظام آموزشی جاری در ایران و بسیاری دیگر از کشورها بیان شد. در پایان ذکر شد، این اصول در واقع از نظر تاریخی از نظرات روان‌شناسان رفتارگرا نتیجه شده است. در پایان آن شماره ذکر شد، دیدگاه این روان‌شناسان به انسان، بسیار متفاوت‌تر از دیدگاه‌های فرهنگی و دینی ایرانیان به انسان است و اصول ذکر شده، از نگاه‌های آنان به انسان ناشی می‌شود.

موضوعی که در این شماره به آن پرداخته می‌شود، این است که این ادعاها مستند شود. ادعا شد که رفتارگراها از فلسفه‌ای در روان‌شناسی پیروی می‌کردند که انسان را فاقد اختیار و ساخته‌ی جامعه و برآیندی از محرک و پاسخ‌ها می‌پنداشتند. آن‌ها انسان را موجودی ابتدایی و بدون شکل می‌دانستند که به وسیله‌ی تربیت، می‌تواند به آن چه خواسته‌ی آموزشگران باشد، تبدیل شود؛ و نیز جعبه‌ی سیاهی که با کشف پاسخ‌هایی که به محرک‌ها می‌دهد، می‌توان او را شکل داد. برای مستند کردن این ادعا، اگرچه مراجعه به مراجعی که در زیر می‌آید توصیه می‌شود، نقل‌قول معروفی از **جان واتسون** - از بنیان‌گذاران اصلی این نظریه - شاید مکفی باشد.

جان واتسون (۱۹۳۰) می‌گوید: «یک دوجین نوزاد سالم و شرایط خاصی که موردنظر من است، به من بدهید تا آن‌ها را بزرگ کنم. من تضمین می‌دهم که هر کدام را به طور اتفاقی انتخاب و برای تخصص خاصی مانند پزشکی، وکالت، هنرمندی، بازاری، و حتی دزدی و گدایی، تربیت کنم؛ صرف‌نظر از استعداد، تمایل، توانایی، شغل دل‌خواه و آمادگی فردی آن فرد.»

این جملات به روشنی نشان می‌دهد که آن‌ها انسان را قابل تبدیل به هر آنچه که آموزش‌گران بخواهند، می‌دانند. این

سخنانه در نگاه تنفس

کار	۳	کار
آزمایش	۲۱	آزمایش
تست	۷۹	تست
کتاب	۴	کتاب



پرسش این است که کودکان یعنی دبستانی‌ها؟ راهنمایی‌ها؟ دبیرستانی‌ها؟ یا دانشگاهی‌ها؟ روش جاری آموزشی ذکر شده، به نحو یکسانی برای همه‌ی این دوره‌های سنی جریان دارد. بنابراین، گویا سن در این موضوع دخالت ندارد. از طرف دیگر به نظر می‌رسد، اگر انسان را دارای اراده، فهم، قدرت انتخاب، قدرت تشخیص، و صاحب حق در تعیین سرنوشت خویش می‌شناسیم، لازم است در هر سنی اصل را بر این بگذاریم و سپس براساس محدودیت‌های سنی، آن اصول را اصلاح کنیم؛ در حالی که اصول حاضر، از ابتدا برای همه‌ی سنین با نگاه قیّم‌مآبانه و کنترلی و منفی به انسان تدوین شده است.

منابع

1. Behaviorism in classroom (2002), <http://filebox.vt.edu/users/spenney/behaviorism/classroomex.htm>
2. Gagne, R. M., (1985). The Conditions of Learning and the Theory of Instruction, (4th ed.), New York: Holt, Rinehart, and Winston. <http://psychology.jrank.org/pages/796/behaviourism-B-F-Skinner-on.html>
3. Skinner, B. F., 1971. Beyond Freedom and Dignity. New York: Knopf.
4. Skinner, B. F., (no date), behaviorism Purpose, intention, expectation, Mental processes, Sensations, perceptions, and images, Reasons and reasoning, <http://psychology.jrank.org/pages/796/behaviourism-B-F-Skinner-on.html#ixzz0rHv5L9LU>
5. Watson, J., 1913. Psychology as a Behaviorist Views It, Psychological Review, 20, 158-77.
6. Watson, J., 1930. Behaviorism. Norton: New York.

آنچه در این اصول موجود است و مدارس موفق‌تر آن‌ها را بهتر اجرا می‌کنند، عبارت‌اند از: برای شاگردان برنامه‌ی درسی می‌ریزند درس‌ها را تهیه می‌کنند، معلم‌ها را گزینش می‌کنند، روش درسی را با معلم توافق می‌کنند، درس‌ها را بوجه‌بندی می‌کنند، اهداف دروس را تعیین و ابلاغ می‌کنند، شاگردان را تشویق و تهدید می‌کنند، روش‌های متعدد مانند رقابت را به کار می‌برند، شاگردان خوبی را که به اهداف مدرسه رسیده‌اند، تشویق می‌کنند، و آن‌چه را به صلاح شاگردان تشخیص می‌دهند، اعمال می‌کنند.

آیا در این اعمال، جز رفتار قیّم‌مآبانه، آمرانه و مستبدانه (از نوع مشفقانه) چیزی دیده می‌شود؟ قطعاً خواهند گفت اگر آن‌ها چنین نکنند، شاگرد درس نمی‌خواند! چون نمی‌داند کار درست چیست؟ روش درست چیست؟! چگونه باید موفق شود؟! نیازهایش را نمی‌فهمد! مسیر را اشتباه می‌رود! شیطان و دوستان ناباب او را از راه به در می‌کنند! بازیگوشی می‌کند! وقت خود را تلف می‌کند! عقب می‌افتد! در زندگی دچار مشکل می‌شود! دانشگاه نمی‌رود! و...

برای لحظه‌ای فرض کنیم همه‌ی این گزینه‌ها درست باشد! آیا کارهایی که به این دلایل می‌کنیم، به معنی این نیست که او (انسان) را موجودی می‌دانیم که در مورد این که به چه چیز تبدیل شود، باید برایش تصمیم گرفت و براساس آن برنامه‌ریزی دقیقی کرد. با اجرای این برنامه و پایش فرایندها و خروجی‌ها، رسیدن به هدف را می‌توان تضمین کرد؟ آیا این همان جمله‌ی آشنایی نیست که واتسون گفته است؟!

دلیل دیگری که احتمالاً در ذهن خواننده برای توجیه اجرای روش جاری آموزشی هست، این است که مخاطب این روش‌ها کودکان هستند و رفتار قیّم‌مآبانه برای کودکان معنی‌دار است.

پرسش این است که کودکان یعنی دبستانی‌ها؟ راهنمایی‌ها؟ دبیرستانی‌ها؟ یا دانشگاهی‌ها؟

ما باید برای دانش‌آموزان تصمیم بگیریم؟